

نوشته : دکتر رضا مظلومان

جرم‌شناسی و حقوق جزا

چون جرم‌شناسی و حقوق جزا هر دو از جرم صحبت میکنند و آنرا مورد مطالعه قرار میدهند چنین بنظر میرسد که موضوع هر دو یکی است و اختلافی میان آنها وجود ندارد بهمین جهت عده‌ای از محققان معتقدند که این دو علم باید ضمیمه یکدیگر شوند. نهایت در این میان اختلاف موجود در آن است که عده‌ای مصرند که جرم‌شناسی باید ضمیمه حقوق جزا شود و برخی دیگر نظر مخالف دارند و معتقدند که این حقوق جزاست که باید جزئی از جرم‌شناسی بشمار آید.

دسته‌ای دیگر هم برخلاف هر دو دسته فوق عقیده دارند که جرم‌شناسی و حقوق جزا در عین حالیکه با هم رابطه بسیار نزدیکی دارند و یکمکهای یکدیگر برای اظهار نظر دقیق و پیش برد مطالعات کاملاً نیازمندند، هر یک علم مستقلی است و در آمیختگیشان امری دور از صواب و عملی ناصحیح است.

برای وقوف بنظر طرفداران عقاید فوق، استدلال آنها را بطور اختصار مورد بحث قرار میدهم و تجزیه و تحلیل میکنیم:

۱- حقوق جزا باید ضمیمه جرم‌شناسی شود

دانشمند بزرگ جرم‌شناسی آنریکوفری^۱ از جمله طرفداران بسیار جدی ضمیمه شدن حقوق جزا به جرم‌شناسی است. او ضمن اعتراض شدید بطرفداران استقلال حقوق جزا مینویسد زمانی میتوان آنرا علم مستقلی بشمار آورد که بزه را بدون تحقیق

در اطراف عوامل بوجود آورنده آن وبدون مطالعه درباره خصوصیات شخصی بزهکار منحصرأ یک وجود قضائی مجرد محسوب نمود. یعنی در حقیقت واقعیت طبیعی آنرا که زاد گاهش میباشد در نظر نگرفت. در حالیکه این امر بهیچوجه صحیح و عملی نیست زیرا جرم را باید مانند یک پدیده طبیعی و اجتماعی مورد مطالعه قرار داد و کوشید تا روشهای مناسبی که برای حفظ جامعه و صیانت نظم آن ضروریست معین و مشخص نمود. بعبارت دیگر کلیه تلاشها و کوششها باید مصروف کشف علل جرم و بدست آوردن طرق و اسلوب مبارزه صحیح علیه بزهکاری شود تا بتوان جامعه و افراد آن را از صدمات بزهکار حفظ نمود و برای رسیدن باین هدف و عملی نمودن آن فقط باید از جرم شناسی کمک گرفت زیرا بدون یاری این علم هیچگاه این مقصود صورت تحقق نمیگیرد. بنابراین بهتر آن است که از بحثهای بیهوده اجتناب شود و طرفداران دست از تعصب و لجبازی خود بردارند و بپذیرند که حقوق جزا جزئی از جرم شناسی بشمار آید تا بدینوسیله وصول به هدفهای فوق انجام پذیر گردد.^۱

۲- جرم شناسی باید ضمیمه حقوق جزا شود

طرز فکری در مورد حقوق جزا و دفاع شدید او از ضمیمه شدن این علم به جرم شناسی، واکنشهای بسیار تندی در میان طرفداران حقوق جزا ایجاد نمود. از جمله کسانی که بمخالفت با فزی برخاست و او را مورد حمله و سرزنش قرار داد و نظرش را باطل و نادرست قلمداد کرد روکو Rocco بود که مبارزه خود را علیه عقیده فری از سال ۱۹۱۰ شروع نمود.

روکو نه تنها با عقیده فری در مورد ضمیمه شدن حقوق جزا بجرم شناسی شدیداً

1- Pinatel « la criminologie » P 14 - Bouzat et Pinatel. « Traite de droit penal et de Criminologie » P 4

مخالفت کرد بلکه برای مبارزه بیشتر با فری که تصور میکرد با اظهار نظر خود بعمد میخواست است از ارزش حقوق جزا بکاهد، پیشنهاد نمود تا کلیه علوم کیفری بر مبنای این علم قرار گیرد.^۱ امروز هم طرفداران حقوق جزا ضمن حمله شدید به جرم‌شناسی با تمام قوا میکوشند اثبات نمایند که چنانچه جرم‌شناسی مطالعاتش را بر اساس علم حقوق جزا بنا نهد هیچگاه در بررسی‌هایش توفیق حاصل نخواهد کرد و همه تحقیقاتی را که انجام خواهد داد فاقد هرگونه ارزشی خواهد بود. بسختی دیگر این دسته معتقدند که جرم‌شناسی بدون یاری حقوق جزا و الهام گرفتن از آن بهیچوجه قادر نیست در زمینه امور جنائی به بررسی‌های ارزشمندی نائل آید. بدینجهت باید در علم جزا مستحیل شود تا بتواند در تحقیقاتی که انجام میدهد توفیق حاصل کند

۳- جرم‌شناسی و حقوق جزا باید بهم آمیخته شوند

فرانتز فون لیستز Frantz Von Listz اتریشی، استاد حقوق جزا، در برلن سیاست کیفری که بر پایه تحقیقات جرم‌شناسی قرار داشته باشد سخت علاقمند بود. بهمین جهت معتقد بود که باید حقوق جزا و جرم‌شناسی با یکدیگر متحد شوند و تحت عنوان «علم کامل حقوق جزا» در آیند.^۲

فون لیستز در سال ۱۸۸۲ در ماربورگ Marburg طی یک برنامه مفصل پیشنهاد کرد که انسان‌شناسی، روان‌شناسی و آمار کیفری نیز ضمیمه علم کامل حقوق جزا شوند.^۳

1. Pinatel ibid P. 14 - Pinatel et Bouzat. Ibid. P. 5

2- Seelig «Traité de Criminologie» PP 33-34

3. Ibid. P. 34

او بعداً زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی جنائی را نیز بجمع مواد فوق افزود. زیلیگ Seelig مینویسد که نظر فون لیستر در گنجاندن جرم‌شناسی در دانشی بنام علم کامل حقوق جزا نمیتواند صحیح باشد. زیرا مطالعاتی که این دو علم انجام میدهند در دو قلمرو مختلف است. چون جرم‌شناسی بعلمت موضوع و روشی که دارد یک علم قضائی و هنجاری^۱ بشمار نمیاید بلکه تشکیل دهنده یک رشته علمی تکمیلی علم هنجاری حقوق جزا است. زیلیگ میافزاید که فون لیستر از نظر ارتکاب و علل جرم سخت به جرم‌شناسی توجه داشت ولی بعلمت فقدان توانائی لازم در تحقیقاتی که باید در زمینه جرم‌شناسی بکاربرد باظهار نظری پرداخت که قابل قبول نیست.

زیلیگ مینویسد در حقیقت، تحقیقاتی که در زمینه جرم‌شناسی انجام شده در درجه اول توسط روانپزشکان و آمارگران صورت گرفته است نه قضات^۲

۴- حقوق جزا وابسته بجرم‌شناسی است

عده‌ای از محققان، مخصوصاً جرم‌شناسان، معتقدند که حقوق جزا بتنهائی معنی و مفهومی ندارد زیرا با ظهور جرم‌شناسی و رشد و توسعه چشمگیری که نموده و توانائی و لیاقتی که در نشان دادن واقعیات از خود بروز داده است بکلی باعث منزوی شدن حقوق جزا شده و آنرا از زمره علوم خارج کرده است.

در اثربشروع طرز فکر فوق عده‌ای معتقد شده‌اند که حقوق جزا کاملاً وابسته بجرم‌شناسی است و بعنوان علم مستقل وجود ندارد. در این میان برخی آنرا جزئی

1- Normatif

2- Ouv - Cit. P 34

از جرم شناسی بشمار میآورند، عده‌ای آنرا علم عملی این علم میدانند و دسته‌ای از آن بعنوان دانش تشکیل دهنده جرم شناسی یاد میکنند.

الف - حقوق جزا جزئی از جرم شناسی است

گرچه جرم شناسی بعد از حقوق جزا بوجود آمد و از نظر سنی اختلاف بسیار فاحشی میان آن دو موجود است ولی علیرغم قدمت قابل ملاحظه حقوق جزا، عده‌ای از محققان معتقدند که تحولاتی که در اجتماعات مختلف روی داده بآن درجه سریع و پیشرفته است که حقوق جزا بعلت عدم هماهنگی خود با این دگرگوئیها دیگر غیر قابل استفاده میباشد. بهمین جهت برای نوسازی خود باید در علم موقتی چون جرم شناسی مستحیل شود و جزئی از آن بشمار آید.

بهمین جهت برخی از جرم شناسان در تقسیم بندی خود از علم جرم شناسی، ضمن اشاره بعلوم مختلفی که هر یک را جزئی از آن محسوب نموده‌اند، حقوق جزا را نیز قسمتی از جرم شناسی بشمار آورده و آنرا رشته‌ای از مباحث این علم معرفی کرده‌اند^۱

ب - حقوق جزا از علوم تشکیل دهنده جرم شناسی است

از جمله عقاید دیگری که در مورد این دو علم ابراز شده مربوط بنقشی است که حقوق جزا در پایه‌گذاری علم جرم شناسی بعهده دارد زیرا نظر عده‌ای از محققان آنست که حقوق جزا از علوم پایه جرم شناسی محسوب میشود و در واقع از آن دسته علمی است که ساختمان این علم را بنا نهاده‌اند.

استانسیو ولگنل لاواستین - Stanciu et Laignel - Lavastine ضمن تقسیم بندی جرم شناسی و بحث از ساختمان و موضوع آن، در توصیفش مینویسند که جرم

شناسی علمی ترکیبی می‌باشد که بوسیله دانشهای مختلف بناشده و پیکره گرفته است.^۱

این دو محقق ضمن اشاره باعلوم تشکیل دهنده جرم‌شناسی، بتوصیف حقوق جزا می‌پردازند و مینویسند که این علم که شاخه‌ای از حقوق عمومی است وقواعد وقوانینی را شامل میشود که اختصاص باعمال زیان بخش، مکافاتها و کیفرهای گوناگون وطرق دفاع جامعه علیه تبهکاران دارد، از زمره علوم بشمار می‌آید که با کمک ومعاونت سایر دانشها، جرم‌شناسی را بوجود آورده وبان شکل وپیکره داده است.^۲ کسانی که معتقدند جرم‌شناسی بوسیله علوم مختلف از جمله حقوق جزا تشکیل شده است از نقطه نظر هدفی که در بیان این موضوع دارند بدو دسته تقسیم میشوند:

۱- دسته‌ای که بدین‌طریق قصد دارد اثبات نماید که جرم‌شناسی علم مستقلی نیست زیرا تمام ساختمانش را علوم مختلف پی‌ریزی کرده ومواد اصلیش را دانشهای دیگر شکل داده است. بنابراین برای آنکه بتواند بحیات خود ادامه دهد بعلوم دیگر نیازمند میباشد.^۳

به‌مین جهت تورستن سلن Thorsten Sellin مینویسد که جرم‌شناس همانند پادشاه بدون سرزمین است.^۴

۲- دسته دیگر باطرح بحث فوق مایل است نشان دهد که این علوم مختلف

1- Laignel - Lavastine et Stanciu - «Précis de crimiologie» p.21

2- Tbid. p. 23

3- Szabo «la criminologie» pp 1-2- avant - Propos - Laignel - Lavastine et stanciu. Ouv. cit. p 12

4- Szabo «Déviance et criminologie» P. 373

جزئی از جرم‌شناسی بشمار می‌آیند و در واقع ضمن آنکه این علم کاملاً مستقل می‌باشد، فوق علوم نیز محسوب می‌شود.^۱

بهرترتیب ، اعم از آنکه عقیده دسته اول قابل قبول باشد یا نظر دسته دوم مورد پذیرش قرار گیرد ، یک نکته مشترك در نظرات هر دو وجود دارد ، و این نکته مشترك آنست که حقوق جزا از عوامل پایه گزار و تشکیل دهنده علم جرم شناسی است .

ج - حقوق جزا علم عملی جرم شناسی است

دسته دیگری از محققان وجود دارد که در تقسیم بندیهای خود ازدانش جرم شناسی ، حقوق جزا را بعنوان «علم عملی» آن معرفی مینماید.^۲

عنوان کردن «علم عملی» توسط این عده خود تا حدود زیادی سهم است و کاملاً نمیتوان دریافت که قصدشان از بیان چنین عنوانی استقلال حقوق جزاست یا بالعکس پذیرفتن آن بصورت دانشی کاملاً مستقل . بهمین جهت ازعنوان فوق میتوان دو برداشت مختلف کرد و طرفداران آن را بدو دسته تقسیم نمود :

۱- دسته‌ای که باستقلال حقوق جزا کاملاً معتقد است و بنابراین هدفش از طرح «علم عملی» جز نشان دادن هم بستگی میان دو علم و بیان شرح وظایف آنها چیز دیگری نیست .^۳

۲- دسته دیگر حقوق جزا را علم وابسته بجرم شناسی میدانند نهایت مانند سایر محققانی که کاملاً وجودش را نفی میکردند و استقلالش را نا دیده میانگاشتند راه افراط نمی‌پیمایند و قصد منزوی کردن این علم و هیچ شمردن آنرا ندارد . بهمین جهت عنوانی را انتخاب کرده است که هم نشان دهنده وابستگی آن با جرم‌شناسی

1- Seelig «Ouv - Cit P 21

2- Laignel - Lavastine et Stanciu - onv - cit. P, 23

3- Szabo. Ouv. Cit. P.26

باشد و هم در عین قادر باشد استقلال آنها مانند سایر علوم بیان نماید.

۵- جرم شناسی علم معین حقوق جزاست

علیرغم نظراتی که در مورد مقدم بودن جرم شناسی بر حقوق جزا ابراز گردیده است و رجحان بیسابقه ای که محققان برای این علم قائل شده اند بطوریکه گاهی حقوق جزا را علم تشکیل دهنده جرم شناسی قلمداد نموده، زمانی جزئی از آن دانسته و هنگامی علم عملی آن بشمار آورده اند، دسته دیگری از محققان، ضمن حمله بر برخی نظرات ابراز شده و انتقاد از برخی تجزیه و تحلیلها^۱، معتقدند که حقوق جزا نه تنها علم کاملاً مستقلی است و عنوان کردن آنکه این علم تابع جرم شناسی است دور از هر گونه صواب و عاری از صحت میباشد بلکه اگر واقعیت امر در نظر گرفته شود باید اذعان نمود که جرم شناسی علمی از علوم معین حقوق جزاست^۲، یا بسختی دیگر گشته تکمیلی این علم میباشد^۳.

۶- موضوع حقوق جزا و جرم شناسی یکیست :

همانطوریکه که قبلاً اشاره شد چون این دو علم از یک موضوع صحبت میکنند یعنی در حقیقت عنصر اصلی مورد مطالعه، جرم میباشد و تکیه هر دو بر این پدیده قرار داد لذا این توهم را ایجاد نموده است که وجودشان بطور مستقل و جدا از هم معنی و مفهومی ندارد بلکه باید در هم تلفیق شوند و علم واحدی را تشکیل دهند.

وون^۴ و لثوته^۵ در همین زمینه مینویسند که گرچه نمیتوان منکر این واقعیت

1- Seelig. Ouv Cit, P. 34

2- Ibid. P. 22

3- Ibid - P. 34

4- Vouin

5- Leaute

شد که موضوع هر دو یکی میباشد ولی نباید فراموش کرد که هر یک از آنها در قلمروئی کاملاً متفاوت با دیگری گام بر میدارد.

این دو دانشمند در عین حال معتقدند که علی‌رغم اختلافی که بطور اجبار میان دو علم موجود میباشد بطوریکه باعث جدائی یک شاخه حقوق جزا از یک شاخه علم جرم‌شناسی شده است ولی واحد بودن موضوع آنچنان روابط نزدیکی میان آنها ایجاد کرده است که بخوبی اتحاد آنها را در اجرای یک برنامه مطالعه واحد توجیه میکند. ولی ناگفته نماند که شاخه مخصوص حقوق جزا نمیتواند با جرم‌شناسی که علم ششاده و تشریح است و فرمانی را تحمیل نمیکند آمیخته شود^۱.

منظور از گفته‌های فوق آنست که بین جرم‌شناسی و حقوق جزا وجوه مشترکی یافت میشود که میتواند موضوع یک مطالعه قرار گیرد، یا لاقلاً نزدیکی فراوانی میان آنها در قلمرو یک برنامه مطالعه وجود دارد در حالیکه شاخه‌های مخصوص آنها کاملاً از یکدیگر مجزا میباشد و هیچگونه آمیختگی نمیتواند میان آنها صورت بگیرد.

استفانی، لواسور و ژامبومرلن برخلاف نظر ووئن و لئوته که بواحد بودن موضوع دو علم مورد نظر اشاره کرده بودند عقیده دارند که این نظر نمیتواند صحیح باشد مگر آنکه موضوع را کاملاً محدود نمائیم و آنرا تا حد خود عمل جرم خلاصه کنیم^۲.

۷- حقوق جزا و جرم‌شناسی علوم مستقلی میباشدند

برعکس نظریه فری و طرفداران او که معتقد بادغام حقوق جزا در جرم‌شناسی

1- Vouin et Léauté «Droit pénal et criminologie» P. 1

2- Stefani, Lévassieur et Jambu - Merlin : «Criminologie et Science Penitentiaire» pp 4-9

بودند و مخالفت روکو و مدافعان پیشنهاد او در مورد مسجیل کردن جرم‌شناسی در حقوق جزا و علیرغم اعتقاد فون لیستز درباره آمیختگی این دو علم و تحت یک عنوان درآوردن آنها و نظرات دیگری در مورد واحد بودن موضوع و بالنتیجه طرفداری از تلفیق آنها، دسته دیگری وجود دارد که به استقلال حقوق جزا و جرم‌شناسی مهر صحه میگذارد و آنها را علمی کاملاً مجزا از هم میدانند و نظر طرفداران ادغام و در هم آمیختگی این دو علم را بکلی رد میکنند .

دفاع از این نظریه که توسط عده زیادی از جرم‌شناسان و محققان حقوق جزا صورت گرفت بوسیله دو جامعه عامی بین‌المللی: جامعه بین‌المللی جرم‌شناسی و اتحاد بین‌المللی حقوق جزا، تایید شد و مورد حمایت قرار گرفت^۱.

این دو جامعه برای اثبات اختلاف میان حقوق جزا و جرم‌شناسی نظر دادند که حقوق جزا رشته‌ای از قوانین و قواعد و اصول است درحالیکه جرم‌شناسی علم پدیده جنائی میباشد. بعبارت دیگر مطالعه حقوق جزا دراطراف قواعد و قوانین حقوقی صورت میگیرد که مربوط باصول مجازات است ولی کلیه تلاش جرم‌شناسی مصروف بررسی وقایع و اشخاص میشود که موضوع قواعد حقوقی و مجازات میباشد^۲.

پرنس Prins و فان هامل Van Hamel پیشوایان مکتب دفاع اجتماعی نیز از استقلال و قدرت حقوق جزا در برابر جرم‌شناسی دفاع نمودند و نظر دادند که عمل حقوق جزا اطمینان بخشیدن اجتماع در حمایت از سنافع اکثریت افراد آن در برابر کسانی است که قصد میکنند اختلالی درنظم قوانین ایجاد نمایند. این حمایت که بوسیله تهدید انجام میشود بمتهمین و ناسازگاران هشدار میدهد که دست اعمال خلاف نزنند تا از عواقب نامطلوبی که انتظارشان را میکشد مصون بمانند^۳.

1- Pinatel et Bouzat: «Traité de droit pénal et de criminologie» p.5

2- Ibid p 5

3- Szabo (D) «La Criminologie» p 39

امروز هم علیرغم نظر برخی از محققان با ادغام این دو علم، عده‌ای دیگر حتی برخی جرم‌شناسان سخت با آمیختگی آنها مخالفند و معتقدند که این دو علم، حتی اگر حقوق جزا الهام گیرنده از نتایج تحقیقات و بررسی‌های جرم‌شناسی باشد، باز بهیچوجه نباید بهم آمیخته شوند زیرا هر یک علم مستقلی میباشد^۱.

۸- حقوق جزا و جرم‌شناسی باهم مخالفند یا موافق؟

با توجه با آنچه که تاکنون مورد بحث قرار گرفت و با توجه بنظرات گوناگون دانشمندان مختلفی که با آنها اشاره شد، بحث در اطراف یک نکته دیگر بسیار ضروری بنظر می‌رسد.

این نکته قابل توجه مربوط باختلاف یا توافقی است که ممکنست میان حقوق جزا و جرم‌شناسی وجود داشته باشد. در واقع با مطالعه دقیق میتوان پی برد که میان این دو علم اختلافات بسیاری وجود دارد که از هر جهت در خور توجه میباشد. ولی نکته قابل ذکر آنست که این اختلافات گاه بقدری فاحش و چشمگیر است که بهیچوجه نمیتوان موفق بیافتن رشته رابطه‌ای شد که این دو علم را یکدیگر نزدیک کند.

از طرفی نباید فراموش کرد که اگر میان آنها عدم هماهنگی بطور وضوح بچشم می‌خورد از بسیاری جهات همگانی کامل نیز موجود است زیرا بسیاری از موضوعات مورد بحث، مورد توافق هر دو علم میباشد. برای پی بردن باین موضوع که حقوق جزا و جرم‌شناسی از چه جهاتی با یکدیگر اختلاف دارند یا چه موضوعاتی مورد توافق هر دو میباشد لازمست که دلایل هم‌گامی و علل عدم هماهنگی آنها با در نظر گرفتن کلیه جزئیات مورد بحث قرار گیرد.

الف - علل اختلاف میان حقوق جزا و جرم‌شناسی

۱- مطالعه رفتار های ضد اجتماعی

یکی از مهمترین جهات اختلاف میان این دو علم مربوط به برخی رفتارهای ضداجتماعی است که جرم‌شناسی آنها را مورد مطالعه قرار میدهد و حقوق جزا کوچکترین توجهی بآنها ندارد و باین مناسبت اتهامی را متوجه عاملان آنها نمیداند. مثلاً خودکشی عملی نیست که توسط حقوق جزا مستحق مجازات باشد درحالیکه یکی از موضوعات قابل توجه جرم‌شناسی است. در برخی کشورها فاحشگی جرم محسوب نمیشود و فواحش تحت تعقیب قرار نمیگیرند یا مستی اگر توأم با تظاهرات مستانه در ملاء عام نباشد جرم بشمار نمیآید یا لواط در برخی کشورها بعنوان یک بزه قلمداد نمیشود یا بسیاری دیگر از مسائل جنسی که حقوق جزا بآنها بی توجه است و حال آنکه از موضوعات قابل مطالعه جرم‌شناسی میباشد و این علم مخصوصاً روی آنها تکیه میکند.

روسی Rossi میگوید همه اعمالی که غیر اخلاقی قضاوت میشوند نباید بعنوان جرم بشمار آید و از طرفی مجازات باید طوری صورت بگیرد که از حد مفید بودن تجاوز نکند. بهمین جهت جمله معروف خود را میگوید که: « نه بیش از آن اندازه که مفید است و نه بیش از آن حد که صحیح و لازم است ».

روسی نتایج عملی این اندیشه را بوسیله سه مثال کاملاً بیان میکند. سه مثالی را که روسی برای اثبات طرز فکر فوق انتخاب مینماید عبارتست از: قتل، رباخواری، خودکشی.

روسی می‌نویسد قتل باید جرم بشمار آید زیرا سرکوبی آن هم از نقطه نظر اجتماعی مفید است ، زیرا بدین‌طریق میتوان جلوی سایر قتلها را گرفت ، و هم از نظر اخلاقی لازمست ، زیرا کفارہ یک عمل غیر عادلانه و نادرست میباشد . اما نه ربا خواری و نه خودکشی ، هیچکدام نباید بعنوان جرم تحت تعقیب قانونی قرار گیرد زیرا اگرچه سرکوبی قانونی ربا خواری بسیار مفید است ولی بهیچوجه صحیح و عادلانه نیست . چون هرچند که این عمل از هرجهت مورد انزجار و نفرت میباشد ولی نمیتوان آنرا تا آن اندازه غیر اخلاقی بشمار آورد که برای نابودیش توسل بمجازات ضروری باشد .

از سوی دیگر گرچه سرکوبی قانونی خودکشی عمل صحیحی است ولی بهیچوجه لازم و مفید نیست زیرا کسیکه خود را میکشد از نقطه نظر اجتماعی خطری ندارد^۱ .

برعکس نظروسی ، جرم شناسی ، خودکشی را باندازه قتل مهم و قابل توجه میداند . زیرا معتقد است انسانی که راضی بنابودی خود میشود دیگر جان سایرین برای او بهیچوجه ارزشی ندارد .

بنابراین ممکنست فردی که در مرحله خودکشی قرارمیگیرد ناگهان تصمیم بگیرد ابتدا بدیگران زیان و صدمه برساند و آنگاه خودرا از بین ببرد . یا روسپیگری گرچه ممکنست طبق قوانین برخی کشورها ازسره جرائم بشمار نیاید ولی بهرحال خودمقدمه جرائم مختلف است یا رباخواری و برخی مسائل دیگر که سرآغازشروع بزهاریهای گوناگون میباشد .

امثله دراین مورد فراوان است و لزومی بذکر همه آنها نیست ولی بهرحال

مسائل بسیاری وجود دارد که حقوق جزا به آنهایی اعتنا می‌باشد درحالیکه مواد اصلی تحقیقات جرم‌شناسی را تشکیل می‌دهد.

۲- معیار تعیین جرم

علت ضعف حقوق جزا در مورد عدم مطالعه رفتارهای ضد اجتماعی را بطریقی که از آن صحبت شد باید در محدودیتی جستجو کرد که از نقطه نظر تعریف جرم ایجاد گردیده است. زیرا توصیف جرم بصورت عمل یا خودداری از عملی که قانون علیه آن مجازات تعیین نموده است نمی‌تواند معیار و ضابطه صحیحی برای شناخت جرم باشد در واقع پذیرفتن چنین تعریفی مبین آنست که جرائم برحسب مجازاتها شناخته میشوند. بنابراین هر عاملی هر قدر هم زشت و ناپسند باشد چنانچه مکافاتمی علیه آن منظور نشده باشد از زمره جرائم بشمار نمی‌آید.

استانسیون و لنگل لاواستین ضمن انتقاد از تعریف قانونی جرم^۱، مینویسد که در حقیقت مجموعه جزائی هیچگاه نتوانسته است هیچگونه معیار و ضابطه‌ای برای شناسائی مجرم داشته باشد و همه آنها از این جهت که بیک طریق علمی قادر بتوصیف جرم نمیشوند کاملاً بیکدیگر شبیهند. برداشت قانون جزا کاملاً جنبه صوری دارد زیرا برحسب آن بزهکاران باین دلیل که مقصود مجازات نمیشوند بلکه چون مورد مجازات قرار نمیگیرند مقصودند^۲. بسخنی دیگر در واقع مجرم از طریق خود او و جرم ارتکابیش مورد تحقیق قرار نمیگیرد تا تقصیرش ارزیابی شود بلکه کوشش بر آنست تا از طریق مجازات بعد تقصیر و شدت وضعف گناهش پی برده شود.

آنانول فرانس برای نشان دادن واقعیت فوق مینویسد که همه چیز صوری

1- Laignel - Lavastine et Stuciu. P 13

2- Ibid . P 13

و خالی از محتوی است زیرا بین جرم و بیگناهی چیزی جز قطر وضخامت یک برگ کاغذ تمبرشده یافت نمیشود^۱.

معیار شناخت هر مجموعه جزائی، اعم از آنکه متعلق بیک کشور غربی باشد یا شرقی، آن چیز است که با بدبینی خاصی از طرف این فیلسوف عنوان شده است.

آنا تول فرانس مینویسد:

«دست زدن بعملی که بعلت آن عامل تحت تعقیب قرار بگیرد و به مجازات برسد عملی زشت و ناهنجار محسوب میشود و عملی که بخاطر آن فرد از محبت و نوازش برخوردار گردد و از سود فراوان بهره ور شود عملی خوب و پسندیده بشمار میآید»^۲.

یعنی در واقع همانطور که آنا تول فرانس میگوید باعتبار مجازاتها و محبتهاست که زشتی و پسندیده بودن اعمال معین میشوند و کارها مورد ارزیابی قرار میگیرند. در حالیکه جرم شناسی اعمال ضد اجتماعی را بر حسب وجود مجازاتها مورد مطالعه قرار نمیدهد بلکه سعی میکند تا با تحقیقات وسیعی که در اطراف عوامل مختلف انجام میدهد پی ببرد که کدامیک زمینه مساعدی برای ایجاد ناراحتیهای اجتماعی دارد و چه عاملی در فراهم آوردن آشوب و اختلال و بهم خوردن نظم اجتماع مؤثر است. بنابراین جرم از نظر جرم شناسی تنها بآنچه که قانون بر حسب مجازاتها معین مینماید محدود نمیشود بهمین جهت بهتر میتواند عوامل آفتزای اجتماعی را بشناسد و اجتماع را در مقابله با آنها بطریق صحیحی مسلح نماید.

1- Ibid. P. 13

2- Ibid. P 14

۳- نحوه بررسی و تتبع :

ووژن و لئوته مینویسند که برخی جرم شناسان گرایش شدیدی دارند که جرم‌شناسی را از حقوق جزا حتی در مواردیکه فعالیت‌های ضد اجتماعی را محکوم میکنند جدا نمایند^۱. میتوان گفت که این امر بدو دلیل صورت میگیرد :

۱- مطالعه شخصیت بزهکاران باعث میشود که جرم‌شناسان دیگر بجرم توجهی نکنند. یعنی جرم‌شناس بعلمت آنکه فقط دزد را مورد مطالعه قرار میدهد بجرم دزدی توجهی ندارد و چون بررسی خود متجاوز مطمح نظر اوست سوء قصدهای اخلاقی را بدست فراموشی میسپارد. در حالیکه تمام تکیه حقوق جزا بر روی جرم ارتكابی است. این گرایش که کاملاً صحیح است از این فکر سرچشمه میگیرد که یک ارزش علمی مطمئن که از طرف جرم شناسی ارائه میشود نمیتواند موافق مبانی قضائی باشد و در جهت تطابق با آن شکل بگیرد و گسترش یابد. زیرا حقوق جزا در این ارزش علمی مطمئن تردید میکند. بهمین جهت آنرا بطور قاطع نمی‌پذیرد^۲.

۲- از طرف دیگر این گرایش جرم شناسان را میتوان باین صورت توجیه نمود که رفتارهای ضد اجتماعی مورد مطالعه جرم شناسی غالباً بصورت ناقص مورد بررسی حقوق جزا قرار میگیرد. مثلاً در قانون جزای فرانسه، ماده ۳۸۵، دزدی بین افراد خانواده از مجازات مبرا است. (و همچنین در قانون جزای ایران طبق ماده ۲۲۷ مکرر هرگاه مدعی خصوصی بامتهم بسرقتی که عملش منطبق بر مواد ۲۲۶ و ۲۲۷ همان قانون باشد قرابت نسبی درجه اول - دوم - سوم و یا قرابت سببی درجه اول -

1- Ouv. Cit. P. 34

2- Ibid. P. 34

یا دوم داشته باشد با گذشت مدعی خصوصی تعقیب موقوف میشود) و در قانون جزای برخی کشورها مانند فرانسه (ماده ۶۰۶ بعد) هرگاه تکرار جرمی به جنایت مبدل شود مورد نظر نیست زیرا بشدت مجازات کمک نمیکند^۱. در حالیکه دزدی اعم از آنکه در خانواده صورت بگیرد یا در جایی دیگر انجام شود از هرجهت قابل مطالعه جرمشناسی است همانطور که تکرار کنندگان جرم نیز قسمت بزرگی از بخش تحقیقات جرمشناسی را تشکیل میدهند.

۴- طریقه کشف حقایق در جرم شناسی و حقوق جزا

از طرفی همانطور که استانیسبولگنل لاوستین مینویسند حقایق در حقوق جزا کاملاً قطعی و مطلق است و قدرت خود را تنها از اراده قانون گزار بدست میآورد. در زمان و مکان کاملاً محدود میباشد و در همه جا عمومیت ندارد.^۲ برای رسیدن باین واقعیت کافی است که نظرات حقوق جزاهای مختلف در مورد مالکیت، آزادی، جرائم علیه حکومت باهم مقایسه شوند زیرا حقیقتاً این نتیجه که پاسکال بان رسیده: «عدالت مسخره مانند یک رودخانه یا یک کوهستان بسته و محدود است»^۳ بدست خواهد آمد. این مطالعات فرسنگی حقایق در جرم شناسی برعکس حقوق جزا هیچگونه محدودیتی ندارد بلکه از قلمروئی بس وسیع برخوردار میباشد.

جرمشناسی با مطالعات عمیق خود هر روز بیشتر بآنها دست مییابد و بدینوسیله

1- Ibid. P 35

2- Ouv. Cit. P 12

3- Ibid. P 13

بر ارزش و شخصیت خود بطور مداوم میافزاید. کشف این حقایق به اراده محقق بستگی ندارد بلکه وابسته به مطالعات و تحقیقات میباشد. رکود و سکون حقوق جزا و تحول و توسعه جرم‌شناسی که یکی در حقایق محدود باقی میماند و دیگری در تلاش بدست آوردن واقعیات بیشتری است از اختلافات بزرگ میان این دو علم است.

۵- علل جرم و تعیین جرم

از طرفی فرق بزرگ دیگری که این دو علم با یکدیگر دارند مربوط به آن است که حقوق جزا علل جرم را مطلقاً مطالعه نمیکنند بلکه بتعیین جرم میپردازد تا از آن یک رشته نتایج قضائی استخراج کند.

بعبارت دیگر تکیه اش فقط روی شدت و ضعف جرم ارتكابی است تا بتواند مجازاتی را که برای آن لازم تشخیص میدهد پیشنهاد نماید. در حالیکه جرم شناسی عاملان جرم و عوامل بوجود آورنده آنرا مورد بررسی قرار میدهد. مثلاً موضوع مورد توجه حقوق جزا دزدی، شدت و ضعف و چگونگی آنست و حال آنکه جرم شناسی تمام هم خود را برای شناختن دزد و عوامل پدید آورنده دزدی بکار میبرد. بنابراین بخوبی مشهود است که هیچ کدام بهم شباهتی ندارند.

وئین ولتوته در همین زمینه مینویسند که حقوق جزا مدعی است که رفتار بزهکاران را تغییر میدهد و کرداری جدید و هم آهنگ با اجتماع جانشین رفتار ضد اجتماعی آنها میکند ولی جرم‌شناسی چنین ادعائی را ندارد و هیچگاه به افراد رفتاری را تحمیل نمیکنند بلکه اعمالی را که آنها می‌پذیرند مورد مطالعه قرار میدهد و میکوشد تا با تجزیه و تحلیلی که از آنها بعمل می‌آورد با استخراج قوانینی نایل آید که بوسیله این قوانین بتواند آن اعمال را کنترل و اداره نماید، و در صورتی که

معرفت باین قوانین ، عمیق ، کامل و محرز باشد جرم شناسی بتواند آن اعمال را پیش‌بینی کند^۱ .

در همین مورد است که یکی از اختلافات بزرگ میان این دو علم ظاهر میشود . زیرا جرم شناسان به قانون گزاران معترضند که جز بعمل ارتكابی نمی‌نگرند و جز به انطباق ماده قانونی بر جرم واقع شده بسایر موضوعات عطف توجهی ندارند . در حالیکه برای تعیین شدت جرم و میزان خطرناکی رفتار ضد اجتماعی باید بشخص مجرم توجه کرد و حالات درونی او و عوامل اجتماعی را که تحت تأثیر آنها مرتکب بزه شده است در نظر گرفت و آنگاه متناسب با شخصیت او در بازسازی اجتماعی او اقدام کرد و به شفا دادن و آموختن او پرداخت .

استفانی ، لواسور و ژامبورلن می‌نویسند که برای جرم‌شناسی دزدی مطرح نیست بلکه عاملین دزدی مورد نظرند که بهیچوجه با هم قابل مقایسه نیستند و بالتبیین هر یک شایسته یک بررسی فردی و اقدامات مخصوص میباشد^۲ .

همانطور که در فوق اشاره شد ، این واقعیت غیر قابل انکار است که شدت و ضعف جرم نیست که باید دلیل قاطعی برزیادی یا کمی مجازات باشد بلکه وضع جسمانی و روانی و اجتماعی مجرم است که سبب این موضوع میباشد ولی متأسفانه قانون گزاران هنوز توجه لازم را باین اصل نمیکنند و خطرناکی مجرم را فقط از راه شدت و ضعف بزه تشخیص میدهند . به همین دلیل میتوان اثبات کرد که حقوق جزا نه تنها نمیتواند رعایت عدالت را بنماید و برای شقای بزهکاران اقدامات لازم را معمول دارد بلکه بعلت محدود بودن دامنه فعالیتش بیشتر اوقات مرتکب ستم و جور به بینوایانی بنام بزهکار نیز میشود^۳ .

1- Ouv. Cit' PP 19 - 20

2- Ouv. Cit P 6

۳- مراجعه شود بمجله دانشکده حقوق شماره سوم صفحات ۱۶۰ - ۱۲۴

بنابراین این همانطور که فری مینویسد: اگر فرضاً لازم باشد که روی عمل بزهارانه تکیه شود این تکیه باید فقط بمنظور مشخص کردن حالت غیر عادی بزهار صورت بگیرد لذا تنها بجرم ارتكابی توجه داشتن بهیچوجه صحیح نیست^۱.

۶- واقع بینی و ظاهر بینی

استانسیوولگنل لاواستین^۲ ضمن اشاره به یکی از اختلافات بزرگی که میان این دو علم موجود است مینویسند که نقطه حرکت قاضی همیشه از واقعه جنائی که تشکیل دهنده ماده جرم است شروع میشود و آنگاه به فرد پایان می یابد، گرچه باید اذعان کرد که غالباً در همان قلمرو وقایع باقی میماند، اما نقطه حرکت جرم شناس فرد است. کسیکه قانون را در مورد امور جزئی و بی اهمیت مثلاً در مورد ارزش نقص کند قاضی بصراحت او را ضد اجتماعی سینامد و حال آنکه یک کلاه بردار بسیار بزرگ را که بارها موفق شده است از چنگ قانون بگریزد فرد شرافتمندی میشناسد.

در حالیکه جرم شناس برعکس قاضی اولی را یک بیگناهنگون بخت و دومی را یک تکرار کننده جرم و یک مجرم خطرناک میداند. سن گرگوار Saint Gregoire نیس (Nysse) میگوید: کسیکه حقه بازی بی انصافانه را که برای بهره برداری و سود جوئی صورت میگیرد، دزدی یا قتل وحشتناک مثل پدر کشی نام میدهد بهیچ وجه گفته اش دور از حقیقت نیست زیرا در واقع چه اهمیت دارد که کسی برای مالک شدن اسوال دیگری از دیوارخانه اش بالا برود یا او را در خیابان بقتل برساند و یا اینکه آنچه را که باو تعلق ندارد بوسایل بی رحمانه ای مانند قرض و وام و ربح

1- Ferri « La sociologie Criminelle ». P 469

2- Ouv. Cit. P 13

بدست بیاورد^۱.

استانسیو و لگنل لاواستین مینویسند که اختلاف دید بین بینش حقوق جزا و جرم شناسی همان اختلافی است که بین عکاسی و رادیوگرافی وجود دارد^۲. این دو دانشمند بدین ترتیب خواسته‌اند ظاهر بینی حقوق جزا و واقع بینی جرم‌شناسی را نشان دهند.

۷- حالت خطرناک

موضوع دیگر مبارزه جرم شناسی با حالت خطرناک است که حقوق جزا کمتر بآن توجه دارد. جرم شناسی معتقد است که پیشگیری بهتر از شفا دادنست بنابراین قبل از آنکه جرمی اتفاق افتد باید از وقوع آن جلوگیری کرد، بدینجهت باید فردی که از ناحیه او خطر احساس میشود قبل از ارتکاب جرم و آلوده کردن خود و زیان رساندن با افراد و اجتماع تحت نظر گرفته شود و در نقطه‌ای که دیگران از صدمات احتمالی او میتوانند مصون بمانند نگهداری گردد.

حقوق جزا بالعکس تا جرمی بوقوع نه پیوندد دست باقدامی نمیزند. یعنی در حقیقت در کمین می‌نشینند تا شخص خوب تحت تأثیر محیط بد قرار گیرد و عوامل گوناگون جرم‌زا وجودش را کاملاً درحیطه تصرف خود درآورد و بالنتیجه بطرف جرم رانده شود تا آنگاه او را در دام مجازات بکشاند و بقول قانونگذاران با اجرای مجازات باصلاحش بکوشد.

البته طرفداران حقوق جزا ایراد میگیرند که در مبارزه با حالت خطرناک احتیاجی بتوصیه جرم‌شناسی نیست زیرا اجتماع محققاً با کلیه افراد خطرناک مبارزه

1- Ibid. P 13

2- Ibid P 13

مینماید و بایش بینی لازمی که میکند هیچگاه در انتظار نمیماند تا جرمی واقع شود، بلکه قبل از ارتکاب از وقوعش جلوگیری بعمل میآورد.

این ایراد محققاً زیاد صحیح نیست یا لافل میتوان گفت که در بیشتر جوامع صادق نمیشد زیرا کمتر اجتماع بفکر افراد خود که درسراشویی سقوط قرار گرفته- اند میباشد. مثلاً کودکی که از ترس خشونت‌های والدین یا بنا بعلل دیگر خانه و کاشانه پدری را رها میکند و از شهر وزاد گاهش بشهری دیگر میرود، اگر اجتماع بوضع و حال او که تنگدست، بی سامان، بیکار و بی کس است توجهی نکند و بخواسته های او که پیدا کردن کار، حامی، مسکن و برآوردن حوائج اولیه است واقعی ننهد، محقق است که در دام بزهکاری سیافتد.

بدیهی است برخی جوامع بافرادی که در مرحله و مرز تبهکاری قرار دارند توجه می کنند و از سقوطشان جلوگیری بعمل میآورند، مثلاً کود کان فراری را جمع- آوری مینمایند، افراد بیکار را بمشاغل مختلف میگمارند، بوضع مسکن رسیدگی میکنند، ... ولی باید اذعان کرد که چنین پیشگیری‌هایی در تمام جوامع وجود ندارد.

انتقاد دیگری که از جرم‌شناسی میشود آن است که طرفداران حقوق جزا معتقدند که اگر کسی خطرناک بنظر آید و لازم باشد که محدودیتها و اقدامات ضروری برای جلوگیری ازخطر او صورت بگیرد باید دانست که اولاً امنیت تمام مردم در معرض تهدید نیست، و درثانی دست با اقدامات احتیاطی زدن و اشخاصی را که هنوز هیچگونه جرمی مرتکب نشده‌اند تحت نظر گرفتن، امری صحیح و شایسته نمیشد زیرا هر فردی تا زمانی که مرتکب عمل خلافی نشود باید از کلیه حقوقی که قانون باو واگذار کرده بهره‌مند شود در حالیکه این اقدامات تأمینی که با زیر نظر گرفتن افراد توأم است نوعی سلب آزادی و محرومیت از حقوق اجتماعی میباشد بدون آنکه فرد

مرتکب جرم و عمل خلافی شده باشد.

بنابراین طریقه و نحوه عمل مخالف اصلی است که میگوید:

« هیچ مجازاتی علیه کسی که مرتکب عمل خلافی نشده نباید صورت بگیرد ».

پس آزادیهای فردی مقدسند و باید آنها را رعایت کرد و احترام گذاشت. بدنباله انتقاد فوق اضافه میکنند که اگر پذیرفته شود که اجرای چنین پیشنهادی از طرف جرم شناسان، آزادی فردی را از میان نمیرد آیا واقعاً میتوان مطمئن بود که مردم و سیاست از این وسیله ساده برای ناراحت کردن یا از میان بردن مخالفین خود استفاده نخواهند کرد؟^۲

بنابراین با توجه بمعایب فراوانی که در این نحوه عمل وجود دارد اجرای آن بهیچ وجه صحیح نیست.

جوابی که میتوان در رد انتقاد منتقدین داد آن است که اقدامات تأمینی امری بسیار ضروری است و کلیه جوامع بلزوم آن کاملاً بی برده اند زیرا نمونه هائی از دیر زمان یافت میشود که متوالیاً اجرا شده است. مثلاً دیوانه ها یا افرادی که دچار اختلال روانی میباشند اگر برای خود یا دیگران خطری ایجاد کنند، محققاً توقیف شده و بتیمارستان فرستاده میشوند درحالیکه هیچ کس هم به چنین اقدامی اعتراض نمیکند و بنام آزادی فردی آزادی او را مطالبه نمی نماید. زیرا همگان میدانند که اقدام به چنین عملی، امری بسیار ضروری و لازم الاجراست.

البته برخی جواب میدهند که در این مرحله، مسئله یک بیماری درمیان است

1- Stefani,... Ouv Cit P 7

2- Ibid. P 7

که کلیه متخصصان آنرا میشناسند و بخطرهای احتمالی آن واقفند . بنابراین اگر لازم باشد که کسی تحت نظر گرفته شود یا توقیف و بستری گردد باید دردم یک چنان بیماری دچار شده باشد که متخصصان بعواقب نا مطلوب آن در صورت آزاد گذاشتن بیمار کاملاً واقف باشند . دراین صورت است که باید اقدامات لازم را عملی کرد و بفوریت پیشگیریهای ضروری را انجام داد .

کسانی که بدادن چنین پاسخی مبادرت میورزند فراموش میکنند که نظر جرمشناسی از زیر نظر داشتن و مراقبت کردن فردی که در حالت خطرناک قرار دارد آنست که او بکلی از حالت عادی خارج شده و در واقع در قلمرو بیماری قرار گرفته است که هر لحظه بیم آن می رود تا بعلمت آن بیماری، مرتکب جرم و اعمال ضد اجتماعی شود . زیرا جرمشناسی اثبات کرده است که هیچ انسان عادی ، چنانچه تحت نفوذ و تأثیر عوامل جرم زا که او را بطرف بیماری تبهکاری سوق میدهند قرار نگیرد ، هیچگاه دست بجرم نمیزند و بازار همنوع خود نمی پردازد . کسی که مجرم میشود و دیگران را مورد آیداء خود قرار میدهد محققاً اراده خود را در مبارزه با عوامل آفریننده اعمال ضد اجتماعی از دست داده و در واقع بیمار شده است . بنابراین اگر در مرز یک چنین بیماری قرار گرفت و اجتماع آنرا کاملاً احساس کرد باید از او مراقبت بعمل آورد تا معالجه شود .

در ثانی نباید فراموش کرد که قبل از ایجاد جرم ، زبان وارده فقط متوجه آزادی یک فرد میشود در حالیکه اگر جرمی بوقوع به پیوندد اجتماع و افراد بسیاری در معرض خطر قرار میگیرند و لطمه می بینند بطوریکه گاه صدمات وارده مانند آدم کشیها و خونریزیها و نقص عضوها ، جبران ناپذیرند .

پای بند اصول آزادیهای فردی بودن اسری مقدس و قابل احترام است ولی همانطور که گفته شد زمانی که احساس میشود فردی در حالت دیوانگی بسر میرد

و برای اجتماع و دیگران خطری بزرگ بشمار میآید، همگان متفق القول میشوند که باید مانع او شد تا در اجتماع بآنچه که مایل است آزادانه دست نزند و آنچه را که میخواهد انجام ندهد و حتی تحت نظر گرفته شده و مراقبت شود و بمعالجه او اقدام گردد تا شفا یابد، لذا این امر در مورد افرادی هم که از نظر جرم شناسی در مرحله خطرناک قرار میگیرند باید عملی شود و گرنه مترصد نشستن تازی بوقوع به پیوند و آنگاه اقدام گردد عقلانی نیست.

۸- قانونی بودن جرم و مجازات

معنی قانونی بودن جرم و مجازات آنست که تنها قانون حق دارد جرم را توصیف و کیفرها را معین کند و هیچکس دیگر حق مداخله در تعیین آنها را ندارد. بسختی دیگر برای آنکه معین شود چه عملی ضدا اجتماعی و برهم زننده نظم و انضباط جامعه میباشد و صیانت آن و افرادش را در معرض خطر قرار میدهد و بالنتیجه مستوجب مجازات است قانون باید آنرا معین و کیفری مناسب با آن پیش بینی کرده باشد.

بنابراین هر عملی که قانون مستوجب مجازات نداند هر چند قبیح، ضدا اجتماعی و مغایر نظم جامعه باشد، جرم محسوب نمیشود و نمیتوان افراد را از دست زدن بآن که منع قانونی ندارد مانع شد. بهمین دلیل است که میگویند: «هیچ جرمی بدون قانون وجود ندارد»^۱ ۲. پس با توجه بآنکه تشخیص جرائم و اعمال خلاف شئون و نظم اجتماعی بعهده قانون میباشد و این تنها منبع صالحی است که برای هر یک

1- Nullum Crimen Sine lege

۲- ماده ۲ قانون مجازات عمومی ایران میگوید: هیچ عملی را نمیتوان جرم دانست

مگر آنچه که بموجب قانون جرم شناخته شده باشد.

از آنها کیفری فرا خور و متناسب تعیین مینماید ، گفته میشود که «هیچ مجازاتی بدون پیش‌بینی و تصویب قانون وجود ندارد»^۱.

طرفداران اصل قانونی بودن کیفرها معتقدند که مشخص بودن جرائم و نوع مجازاتهای متناسب با هر یک از آنها باعث میشود که:

اولاً مردم جرائم را بشناسند

ثانیاً افراد بمکافاتهای که ناشی از ارتکاب اعمال مجرمانه است آشنا شوند . این شناسائیهها باعث میشود که در جامعه ارباب ایجاد شود و افراد با آگاهی از جرم و کیفری که علیه اعمال بزهکارانه اعمال میگردد از ارتکاب آنها خودداری ورزند . نتیجتاً صیانت اجتماع برقرار میماند و آزادی افراد مورد لطمه قرار نمیگیرد و تعرضات مجرمانه علیه آنان انجام نمیشود .

از طرفی قاضی نمیتواند در امور قضائی مستبد باشد یا از هوی و هوس خود پیروی نماید و آنچه را که خود لازم میدانند بمیل خود انجام دهد . بنابراین عملی را که قانون پیش‌بینی نکرده است نمیتواند جرم بشمار آورد و مجازاتی را که تعیین نشده است نمیتواند خود در نظر بگیرد و اجرا نماید .

استفانی - لواسوروزاسومرلن مینویسند که اصل قانونی بودن جرائم و مجازاتها یکی از پایه‌های اساسی و غیر قابل لرزش حقوق جزاست^۲.

انتقاد

انتقاداتی که از دید جرم‌شناسی باصل قانونی بودن جرم و مجازات وارد است میتوان بطریق ذیل خلاصه نمود:

1- Nulla Poena Sine Lege

2- Ouv. Cit. P 6

۱- برخلاف حقوق جزا که از قانونی بودن بزه و کیفی صحت میکند و عواملی را بحال اجتماع و افراد مضر میداند که بموجب مواد تدوین شده قابل مجازات باشد، جرم‌شناسی اعمال اجتماعی را با دیدهای علمی مورد بررسی قرار میدهد و باصل قانونی بودن آنها بهیچوجه توجهی ندارد. نتیجتاً همانطور که قبلاً گفته شده است در حالیکه بسیاری از مسائل مورد مطالعه جرم‌شناسی قرار میگیرد، حقوق جزا نسبت بآنها کاملاً بی اعتنا است.

۲- در اجتماع عوامل بسیاری یافت میشود که مغایر نظم اجتماع و مخالف اخلاق است و قبح آنها غیر قابل انکار میباشد. این عوامل که هر لحظه ممکنست بعواقب ناگوار و بجرایم پیش‌بینی شده از طرف قانون منجر شود توسط جرم‌شناسی دقیقاً مورد بررسی و تحقیق قرار میگیرد در حالیکه اگر در قانون پیش‌بینی نشده باشد حقوق جزا نسبت بآنها توجه و دقتی ندارد مثلاً زنا یا محارم در برخی کشورها جرم نیست^۱ در حالیکه جرم نبودن این عمل دلیل آن نیست که مخالف اخلاق نیز بشمار نیاید و از انحرافات محسوب نمیشود.

۳- جرم‌شناسی عملی را که احتمال دارد بزبان افراد و اجتماع خاتمه بیابد عملی خطرناک بشمار می‌آورد ولی حقوق جزای برخی کشورها بعلمت عدم پیش‌بینی قانون در برابرش خونسرد باتی میماند. مثلاً باز کردن مغازه مشروبات الکلی و پیاله فروشی بطور عام، و در برخی محله‌ها بطور خاص، بزبان افراد و اجتماع است و سوجد جرایم وحشتناک و خشن میباشد. جرم‌شناسی با تحقیقات وسیعی که در این زمینه بعمل آورده، بخوبی این اسرار باثبات رسانده است ولی حقوق جزای برخی کشورها بعلمت آنکه آنرا جرم نمیداند باعث شده است که هرفردی آزادی کامل

داشته باشد تا از این طریق علیه افراد و اجتماع قیام نماید و بدون آنکه شخصاً در ارتکاب جرائم دخالت کند آنها را گاهی بشدیدترین و وحشتناکترین صورت ممکن بوجود بیاورد.

فروش تریاک و معتاد کردن افراد باین آفت خانمانسوز، معتاد کردن مردم بمشروبات مختلف الکلی، ایجاد انحرافات گوناگون اخلاقی، برخی تعرضات جنسی بعزت عدم پیش‌بینی برخی قوانین جرم بشمار نیامید درحالی‌که برای افراد و اجتماع بینهایت زیان بخش و خطرناک می‌باشد.

ع- انتقاد دیگر جرم‌شناسی باصل قانونی بودن جرم و کیفر در مورد اعمالی است که از نظر جرم‌شناسی برهم زننده نظم اجتماعی و مغایر شئون انسانی است ولی حقوق‌جزانسبت بمرتکبان آنها بزرگترین گذشتها را از خود نشان می‌دهد. یعنی درحالی‌که علیه جرائمی ناچیز مجازاتهای سنگینی اعمال می‌کند عاملان این اعمال را از هر گونه مجازاتی معاف میدارد و عملشان را نادیده میانگارد یا نسبت بمجازات آنان تخفیفهای بزرگی قائل میگردد.

مثلاً اگر ماده ۱۷۹ قانون مجازات عمومی ایران را در نظر بگیریم می‌بینیم که چگونه قتل انسانها ولو بقبیح‌ترین صورت با گذشت قانون توأم می‌باشد در حالی‌که هیچ انسانی نیست که احساسات و عواطفش از اینگونه آدمکشها جریحه‌دار نشود.

ه- از طرفی باتوجه بجرائم و مکافاتهای قانونی، بسیاری از افراد سعی میکنند بدون آنکه کردار و اعمالشان بایکی از آنها مطابقت پیدا کند با زیر دستی و زیرکی هرچه تمامتر آنچه را که مایلند انجام دهند و از دام برهند. بسختی دیگر اصل قانونی بودن جرائم خود حمایت‌کننده برخی افراد در ارتکاب اعمالی است که ممکنست بزبان سردم و اجتماع تمام شود ولی بعزت جرم نبودن و عدم پیش‌بینی آن در قانون مرتکبان تحت تعقیب قرار نمیگیرند.

مثلاً رباخواری یکی از بزرگترین آفتهای اجتماعی است که باعث ویرانی خانواده های بسیاری شده است نهایت رباخواران آنچنان کار خود را انجام میدهند که نه تنها عملشان جرم محسوب نمیشود بلکه از حمایت کامل قانون هم برخوردار حاصل مینمایند یا برخی کلاهبرداران آنچنان کلاهبرداری میکنند که عملشان با هیچیک از مواد قانونی تطبیق نمیکند.

۶- حقوق جزا بر مبنای مجازاتهای پیش بینی شده بتعیین جرم و شدت و ضعف آن می پردازد و بخطرناکی مجرم پی میبرد در حالیکه جرم شناسی معتقد است که باید از طریق مجرم بسبکی و سنگینی جرم ارتكابی آگاهی حاصل نمود (مراجعه شود بصفحات پیشین) .

۷- حالت خطرناك قبل از ارتكاب جرم یکی از مواردی است که کمتر مورد بررسی حقوق جزا قرار میگیرد و کمتر پیش بینی میشود در حالیکه بر حسب جرم شناسی بمحض مشاهده علائم خطر در فردی جامعه باید برای جلوگیری از زیانهای احتمالی ، دست با اقدامات ضروری بزنند . جرم شناسی معتقد است که صیانت جامعه نباید بدست چند ماده قانون باشد و درمان نباید تحت نظر اقدامات پیش بینی شده در قانون قرار بگیرد . اقدامات تأمینی بهر صورتی که لازم باشد و هر گاه که ضرورتی ایجاب نماید باید بلافاصله انجام شود (مراجعه شود بصفحات پیشین) .

۸- از طرفی تمام هدف حقوق جزا در مقایسه و انطباق جرم ارتكابی با کیفیها خلاصه میشود در حالیکه جرم شناسی بشدت با این هدف مخالف است و آنرا نادرست میداند . برای جرم شناسی دزدی قابل توجه نیست بلکه عاملان دزدی است که درخور مطالعه و دقت میباشد . زیرا هیچکدام از هیچ جهت بهم شباهتی ندارند . بهمین جهت در مورد هر یک ، بررسی خاص و تحقیقی عمیق باید صورت بگیرد .

اگر این نظر جرم شناسی مورد قبول واقع شود محقق است که دیگر بحث

از جرم و مجازات زائد خواهد بود زیرا دیگر موضوعی برای بحث باقی نمیماند .
ضمناً قانونگذار باید از شغل و اختصاص خود دست بردارد و جامعه شناس روانشناس ،
روانپزشک شود^۱ .

بقول استفانی، لوسر، ژامبورلن، بانوجه باین اسر بخوبی میتوان علت عدم اعتماد
و حتی مخالفت و دشمنی قانونگذار را با جرم شناس درک کرد^۲ .

۹- قضاوت

یکی از جوه بزرگ افتراق میان حقوق جزا و جرمشناسی مربوط بروش قضاوت
است زیرا هر یک از این دو علم نحوه رفتار و عملی را که برای قضاوت قاضی انتخاب
مینماید و انتظاراتی که از او دارد بکلی بادیگری متفاوت است بطوریکه حتی میتوان
گفت هر کدام در مسیری خلاف دیگری حرکت میکنند .

حقوق جزا آزادی کامل را از قاضی سلب میکند و با واگذاری اختیاراتی
بسیار محدود از او میخواهد که فعالیتهای ذهنی خود را در چهار چوبه مواد قانونی
بکار برد و آنچه را که با و تجویز شده است بمرحله عمل در آورد .

بنابراین میتوان نتیجه گرفت که حقوق جزا از قاضی یک برده میسازد ، برده ای
که باید چشمانش را تا حدودی به بندد و در گوشه های پنبه بگذارد و تمام توجهش
معطوف بمواد قانونی باشد . هر گونه بی توجهی بفرمان قانون ، خود قاضی را بدام
مجازات میکشاند .

بنابراین قاضی باید کور کورانه سواد خشک قانون را بکار بندد ولو آنکه

1- Stefani.... Ouv. Cit. P 6

2- Ibid - P 6

وحشیانه‌ترین اعمال را توصیه نماید و بربریت و سفاکی را تلقین کند.

جرم شناسان این راه ناصواب و نادرستی را که حقوق جزا برای قاضی انتخاب نموده است شدیداً مورد اعتراض و حمله قرار می‌دهند و آنرا مردود و غیر قابل قبول میدانند.

جرم شناسی بعکس حقوق جزا معتقد است که قاضی باید از اختیارات کامل برخوردار باشد و از حالت بردگی و بندگی قوانین خارج شود تا بتواند قضاوتش را بر مبنای صحیح و عادلانه انجام دهد. او باید بتواند آزادانه قضاوت کند و آزادانه بصدر رأی مبادرت نماید. قاضی که این اختیار را نداشته باشد، آلت دست و واسطه تحمیل دستورات است. او کسی نیست که باید بر مبنای اطلاعات وسیع و لازم و استنباطات خود باسر قضاوت بپردازد تا عدالت بمعنای واقعی اجرا گردد.

جرم شناسی معتقد است که فهم و درایت و درك ذیروح را بصورتی که حقوق جزا فرمان می‌دهد در اختیار غیر ذیروح گذاشتن، نتیجه‌ای جز بی‌عدالتیهای وحشتناکی که بطور روزمره صورت می‌گیرد ندارد. قاضی واقعی کسی است که از چهار چوبه تحمیل دستورات خارج شود، از کسوت بردگی بیرون آید، آلت دست قرار نگیرد و وجودش شیمی یا عنصری بیروح و بی نتیجه نباشد، بجرم تنها نیندیشد و در لابلای مواد خشک قانون سرگردان نشود.

او باید بر پایه آنچه که استنباط می‌کند بقضاوت بپردازد و بر اساس اطلاعات بدست آمده داوری نماید تا بدین طریق بتواند عدالت را بمعنای واقعی بمرحله اجرا در آورد.

۱۰ - نحوه عمل برای اصلاح مجرم

الف اجرای مجازات

اختلاف دیگری که میان جرم‌شناسی و حقوق جزا وجود دارد در مورد نحوه عملی است که هر کدام برای اصلاح مجرم برگزیده است. حقوق جزا برای بزه کاران مقید بمجازات است و جرم‌شناسی بتعلیم و تربیت و معالجه معتقد میباشد و اجرای مجازات را نه تنها تأیید نمیکند بلکه با آن سخت مخالف است و با اعمالش نیز شدیداً مبارزه مینماید.

طرفداران مجازات معتقدند که سرکوبی، صیانت جامعه را تضمین میکند و جرم‌شناسان این عقیده را مردود میدانند. بهمین جهت موضوع تأثیر مجازات یکی از علل بزرگ اختلاف میان دو علم شده است. شعار مکتب حقوق جزای کلاسیک و نئوکلاسیک در مورد اجرای مجازات آنست که «نه بیش از آن اندازه که صحیح است و نه بیش از آن اندازه که لازم است»^۱.

استفانی، لواسور و ژاسورلن مینویسند گرچه مکتب ایتالیا هم با وجود شرایط فراوانی که وضع کرده بود چنین نظری را نفی نکرد ولی آنچه که مهم بنظر میرسد در صفت «لازم» نهفته است. این کلمه از نقطه نظر کلاسیکها عبارت از «ارعاب و سرکوبی» است در حالیکه برای جرم‌شناسان مفهوم آموختن، دوباره هم‌آهنگ کردن، دوباره اجتماعی کردن را دارد، بهمین جهت مخالف مجازاتهای سنتی مثل اعدام

1- Stefani - Levasseur - Jambu - Merlin. Ouv. Cit. P 7

وزندان میباشند و بجای تنبیه و مجازات، اعمال آموزنده و تعلیم و تربیت را توصیه میکنند.^۱

طرفداران حقوق جزا که دارای افکار کلاسیکند جرم شناسان را مورد شماتت قرار میدهند که بعامل سرکوبی صدمه میزنند و لزوم اجرای فوری مجازات را بامید نتایج اتفاقی و فرضی فراموش میکنند.^۲ اشتباهی که مدافعان اجرای مجازات مرتکب میشوند آنست که فراموش میکنند که یک مجرم هیچگاه بوسیله مجازات اصلاح نمیشود زیرا گناهکار نیست بلکه همانطور که «بریسودو وارویل Brissot de Warville میگوید او یک بیماری نادان است که باید او را شفا داد یا سوخت و نباید او را خفه کرد.^۳ و در همین مورد «بنجاسن کارپمن Benjamin Karpman مینویسد که باید بشخصیت بزهکاران توجه نمود و برای اصلاح آنها بمجازات که روش مناسبی تشخیص داده شده است متوسل نشد.

مجرمین را باید از نظر جسمانی مانند بیماران تحت معالجه قرارداد و در باز گرداندن شفاى آنای کوشش بعمل آورد. این عقاقلانه نیست که افراد را بعلت رفتاری که از حوزه قدرتشان خارج بوده است مورد شکنجه و آزار قرار داد و مجازات کرد. این عمل مانند آن است که فردی بیهانه آنکه بعلت گرفتگی بینی از راه دهان تنفس میکند تحت شکنجه قرار گیرد.

بنابراین بجای خشنود شدن از سجازات کردن بزهکاران باید تلاش کرد تا از آنان پرستاری بعمل آید. با چنین روشی است که میتوان امیدوار شد اگر

1- Ibid. P 7

2- Ibid. PP 7 - 8

3- Levy - Bruhl. «Problemes de la sociologie Criminelle» P 260

بزهکاری کاملاً معدوم نشود لاقلاً کاهش خواهد یافت^۱.

ب - کیفرهای سنگین

حقوق جزایکی از بزرگترین حافظان خشونت‌های نسل‌های گذشته در قرن حاضر است زیرا کیفرهای سنگین و غیر انسانی که یادگار سببیت انسان‌های اولیه می‌باشد کم و بیش هنوز در قوانین جزای هر کشوری بچشم می‌خورد. اجرای این کیفرها که با بیرحمی صورت می‌گیرد نه تنها جنبه اصلاحی ندارد بلکه خود غالباً پدید آورنده ناراحتیهای فراوان و وقایع ناگوار دیگر می‌باشد.

حقوق جزا بنام اجرای عدالت در واقع بویران کردن خانمان بزهکاران می‌پردازد و بدون هیچگونه رحم و شفقتی احکام محکومیت صادر میکند و چون در موادش کمتر روح دلسوزی و غم‌خواری و مساعدت بچشم می‌خورد بهمین جهت گاهی اعمال بسیار ظالمانه‌ای صورت می‌گیرد که در واقع بجای روح سازگاری در بزهکاران، از آنان انسان‌های سبع می‌آفریند.

برعکس حقوق جزا که تمام تکیه‌اش بر کیفرهای بیرحمانه می‌باشد و هیچگونه گذشت و اغمازی در رفتارش نشانده نمی‌شود، جرم‌شناسی از بزهکار دلجوئی بعمل می‌آورد و سعی میکند که درد او را درک نماید تا با پی بردن بعوامل جرم‌زا و آلام و ناراحتیهای او که اثرات ناگواری بر روحیه‌اش گذاشته و بالنتیجه از او انسانی بزهکار خلق کرده‌اند بتواند طرق مبارزه با آنها و نا بودیشان را بیابد تا از یکسو مجرم را شفا دهد و از سوی دیگر سایر افراد را از ارتکاب جرائم باز دارد و مانع سقوط آنان شود.

حقوق جزا تندی و خشونت از خودنشان می‌دهد افراد را بقتلگاه میکشاند،

بزدان ابد محکوم میکند ، بتحمل اعمال شاقه وامیدارد و آنان را بمدتهای دراز در سلولها محصور میسازد. ولی کلیه سعی جرم شناسی مصروف دلجوئی و شناخت مجرمان میشود. زیرا جرم شناسی بزهکار را موجود مغفولک و بینوائی میداند که تحت شرایط ناساعد و نامطلوب و بطور اجبار دست بجرم زده است در حالیکه حقوق جزا او را دشمن اجتماع و افراد محسوب میکند و باو بدیده یک موجود ضد اجتماعی مینگرد .

امروز جرم شناسی بخوبی اثبات کرده است که بیرحمی و قساوت هر قدر بیشتر باشد نه تنها قادر بممانعت تظاہرات اجتناب ناپذیر فعالیتهای جنائی نیست و وسیله مؤثری در مبارزه علیه جرم بشمار نمیآید بلکه عامل افزایش دهنده است. و اکنشهای عجولانه و نا اندیشیده علیه مجرم غالباً بنتایج دردناک و نامطلوبی منجر میگردد که بیشتر اوقات جبران نا پذیر است. هیچگاه در طول تاریخ تا کنون بیرحمیها و خشونتها نتوانسته اند فرد ناسازگاری را به انسانی اجتماعی و سازگار مبدل سازند و تمایلات ضد اجتماعی و گرایشهای بزهکارانه را در او نابود کنند و نیروهای مفید و ثمر بخشی را جایگزین نمایند. بقول لگنل لاواستین و استانسو همه جا اینگونه سیاست و روش با شکست روبرو شده است^۲.

لوی برول Levy Bruhl در همین زمینه مینویسد که داشتن چنین سنخ فکری که شدت مجازات نتیجه مطلوب دارد چون باعث میشود افراد روی از اعمال بزهکارانه بپایند کاملاً غلط است زیرا خشونت و شدت مجازات هرگز نتوانسته است مانع ارتکاب جرم شود^۳.

1- Saldana «La criminologie nouvelle» P 27

2- Laignel Lavastine es Stanciu. Ouv. Cit P 136

3- Levy - Bruhl . Ouv. Cit. P 218

بهمین جهت جرم‌شناسی مصرأ علیه هرگونه رفتار متمگرانه قیام میکند و آنرا مذموم و ناشایست قلمداد مینماید.

جرم شناسان اظهار میدارند که اگر علیرغم نظر آنان قانونگزاران مدعیند که مجازات برای اصلاح مجرمان ضروریست پس چرا مجازاتهای سنگین و غیر انسانی را درباره بزهکاران اعمال میکنند؟ آیا سنگین بودن مجازات واقعاً باعث تنبیه و تهذیب آنان میشود؟

بدیهیست جواب منفی است زیرا شدت مجازات نه تنها دردی وادارمان نمیکند و باعث نابودی اعمال بزهکارانه مجرمان نمیشود بلکه ناراحتیهای درون آنان را افزایش میدهد و از آنان انسانهای سبعی میآفریند که علیه کلیه افراد و اجتماع قیام مینمایند و از همه کس و همه چیز انتقام میگیرند. مجازات نباید واکنشی بد علیه بدی باشد؛ زیرا هم بیعدالتی است^۱ و هم جرم آفرین است^۲.

ژرژویدال George Vidal بوسیله آمارهایی که از بزهکاری در فرانسه بدست آورد اثبات کرد که رقم جرائم پس از اجرای کیفرهای سنگین بشدت رو با افزایش نهاد در حالیکه پس از اجرای آزادی مشروط بطور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت^۳. بهمین جهت الن کی Ellen Key استاد تعلیم و تربیت معتقد است که سلایمت و خوشرفتاری بمراتب با ارزشتر از خشونت و تندبست^۴.

از طرفی طرفداران مجازاتهای سنگین فراموش میکنند که یک بزهکار که

1- Franck (A. D) «Philosophie de droit pénal» PP 56 et S

2- Picca (G) «Pour une politique du crime PP 32-33

3- Imbert «La peine de mort et l'opinion au XVIIIe siècle». P 518

3- Laignel.- Lavstine et stanciu. ouv. Cit P 166

5- Ibid P 136

بطور اجبار باید تا آخر عمر در چهارچوبه زندان بسر ببرد یا باید مانند حیوانی که در زیر ساطور سلاح دست و پا میزند در بین زمین و آسمان آویزان گردد و دست و پا بزند و آن منظره شوم را پدید آورد، دارای قوم و خویش و دوست و آشناست و ممکنست زن و بچه نیز داشته باشد. در اینصورت اجرای مجازاتهای سنگین و غیر انسانی نه تنها واقعاً فاقد هرگونه جنبه مثبت است بلکه بجرات میتوان گفت که پراز نکات منفی میباشد. از جمله اجرای آن بصورت موجود هرآن ممکنست باعث قیام و ایستکان محکوم، علیه افراد و اجتماع گردد زیرا آنها که برخلاف محکوم کنندگان و مجریان قانون، شخصیت مجرم را بخوبی میشناسند و بعلت جرمش و قوف کامل دارند محققاً اجرای چنین مجازاتی را در حق او دور از عدالت میدانند. بهمین جهت گرچه ممکن است پس از اجرای حکم برای مدتی سکوت نمایند و دردهای ناشی از آن بی عدالتی را در درون خود انباشته نمایند و دم نزنند ولی بالاخره عقده آنها یک روز خواهد ترکید و اثرات چرکین خود را بر روی اجتماع پخش خواهد کرد و همه جا را آلوده خواهد نمود. ضمناً باید پذیرفت که چون بشر فراموش کاراست و بزودی همه چیز را از یاد میبرد، لذا اجرای مجازاتهای سنگین را اگر چه ممکن است تا مدتی در خاطر نگهدارد و از ترس گرفتار شدن بمجازات مرتکب جرم نشود ولی بالاخره فراموش خواهد کرد و قادر نخواهد بود که آن را برای همیشه همچنان تازه در ذهن خود حفظ نماید.

از طرف دیگر جرمشناسی معتقد است که اگر مجازات واقعاً اسری ضروری تشخیص داده شود و اجرای آن علیه بزهکاران لازم بنظر برسد لااقل باید بسیار انسانی صورت بگیرد و از حالت وحشیانه خارج شود و از ترمش و دلسوزی بحد کافی برخوردار باشد.

ج - اعدام

مجازات اعدام یا بقول گابریل تارد ، این صحنه آدمکشی با طمطراق (۱) و این نشانه کامل بربریت (۲) وحشیانه‌ترین و وسیع‌ترین عملی است که صورت میگیرد. این روش ناصحیح و سفاکانه که باعث ننگ بشر قرن بیستم است بدتر از هر گونه کیفر سنگین دیگریست که علیه بزهکاران اجرا میگردد.

لامارتین میگوید «این سرگ نیست که باید مردم را از آن دریم نگاهداشت بلکه زندگی است که باید احترام بانرا به همگان آموخت» (۳) در حالیکه همانطور که دورکیم میگوید حقوق جزا فقط بوضع مجازات می‌پردازد و انجام تعهداتی را که بعلمت عدم احترام بانها این مجازاتها اعمال میشوند مطالبه نمیکند. حقوق جزا دستور نمیدهد که باید بزندگی دیگری احترام گذاشت بلکه فرمان میدهد که قاتل باید کشته شود (۴).

اگر فرضاً نظر دورکیم را رد نمائیم که حقوق جزا مصراً دستور میدهد که باید بزندگی دیگران احترام گذاشت این سؤال پیش میآید که پس چرا خودرعایت این امر را نمیکند و اعمال بزهکارانه مجرم را مورد تقلید قرار میدهد؟

از طرفی بقول میشل دولوییتال (۵) قاضی فرانسوی ، اگر این واقعیتی است که

1- Imbert «La peine de mort» P 170

2- La Philosophie Pénale PP 547 : 548

3- Maurice de Fleury «L'ame du criminel» PP 129-130

4- «de la divisin du travail social» PP 78 - 79

5- Michel l'Hospital

باید عضو فاسد قطع شود نباید فراموش کرد که شرط لازم آنست که دیگر امیدی پدرمان و شفای او موجود نباشد و گرنه نابود کردن مجرم بمانند عمل کسی است که کودک بیمارش را زنده بگور کند بدون آنکه بکوشد تا وسایل درمان و شفای او را فراهم آورد. (۱)

جرمشناسی اعدام بزهکاران را اگر بدون توجه بشرایطی که تحت تأثیر آنها دست بچرم زده‌اند و بدون آنکه پی برده شود که این موجودات ناسازگار قابل اصلاح میباشند صورت گیرد، ناشایست‌ترین عمل و ستمکارانه‌ترین کاری میدانند که انجام میشود، و بالاخص که بر روی این نکته مصرّاً تکیه میکنند که در نابودی انسانها تنها هیچگونه جنبه اصلاحی وجود ندارد بلکه بیشتر جنبه انتقام جوئی و قصاص بچشم می‌خورد.

۱۱- رعب از مجازات مانع جرم است

قانونگذاران معتقدند که مجازات جنبه ارعاب دارد و ترس از آن خود از بزرگترین عواملی است که مانع ارتکاب بسیاری از جرائم میشود. زیرا مجرمین با توجه بمجازاتاتی که در کمین آنانست بدون واهمه اعمالی را که ضد اجتماعی باشند مرتکب نمیشوند و آزادانه بخود حق نمیدهند که آنچه را مایلند انجام دهند. از طرفی کسانی که هنوز در دام بزهکاری دچار نشده‌اند از بیم مجازات خود را آلوده نمیکنند و از ارتکاب اعمال خلاف خودداری میورزند.

جرمشناسی این طرز فکر سنتی را که حقوق جزا سخت بان وفادار مانده است و طرفداران مجازات سخت بان معتقدند رد میکند و آنرا بدلائل ذیل غیر قابل قبول میدانند و نا موجه بودن این سنخ اندیشه را بخوبی بیان میدارد.

۱- هیچکس مایل نیست که بهم نوع خودآزار برساند و او را مورد صدمه قرار دهد یا لطماتی با اجتماع وارد سازد و نظم و انضباطش را دچار اختلال و آشفتگی سازد، مگر آنکه واقعاً بیمار باشد یا آنکه فشار عواملی باعث رانده شدن او بطرف ایداء دیگران و زیان رساندن با اجتماع بشود.

در اینصورت اگر بیمار است باید بستری گردد تا افراد و اجتماع از گزندش مصون بمانند و چنانچه تحت فشار عواملی قرار گرفته که از یک انسان سازگار، موجودی ضد اجتماعی آفریده شده است، باید این عوامل مورد بررسی و تحقیق عمیق قرار گیرند تا شناخته و نابود شوند. بدیهیست با نابودی آنها سلامت کامل بفرد باز میگردد و دیگر نیازی بنا بر بودی و زجر و ارباب او نیست.

۲- از روز خلقت تا کنون همیشه قاتل را بمرگ محکوم کرده و مجازات را به سخت‌ترین وجه درباره‌اش اجرا کرده‌اند در حالیکه نه تنها از تعداد قتلها کاسته نشده بلکه رو با افزایش نهاده است. مثلاً در اروپا برای مبارزه با ولگردی گذشته از شکنجه‌های وحشتناکی که نسبت با آنان صورت میگرفت^(۱) دسته دسته از آنان را اعدام نیز میکردند. در زمان هانری هشتم فقط دوازده هزار نفر ولگرد اعدام شدند و در زمان الیزابت هر سال چهار نفر را بدار آویختند^(۲). در مورد جرائم دیگر نیز مجازاتهای بسیار سنگین و غیر انسانی اعمال میگردد که شنیدن آنها حتی غیر قابل تحمل است^(۳). ولی علیرغم کلیه این مجازاتها نه تنها اربابی که انتظار میرفت

1- Vixliard «Introduction à la sociologie de vagabondage» PP 61-62

2- Ibid P 71

3- Voir : Picca (G) «Pour une politique du crime» P 32 - Richard (A) «Le crime» PP 171 et S. - Wehner (W) «Echec au crime» PP 29-59
Imbert (J) «La peine de mort» PP 71 - 73 et S

در اجتماع پدید نیامد ، بلکه بعلت طرز تفکر غلط و خشونت آمیز برخی قانونگذاران انسانهائی هم که باره و روش صحیح و بایسته می‌توانستند بحال افراد و اجتماع مفید واقع شوند جان خود را برایگان از دست دادند .

۳- از طرفی اگر واقعاً مجازات بتواند ارعابی ایجاد نماید فقط بر مردمان عادیست که میتواند تاثیر بیخشد در حالیکه باید دانست که این افراد بدون آنکه نیازی بترسیده شدن داشته باشند هیچگاه مرتکب اعمال بزهکارانه نمیشوند . بنابراین این ارعاب باید در نهاد کسانی ایجاد گردد که گرایش بزهکاری دارند یا قبلاً در دام تبهکاری دچار شده اند که در اینصورت هم باید گفت با امثله فراوانی که در دست است چنین ارعابی بهیچوجه در آنان ایجاد نشده است . مثالی که شلدن گلوک Sheldon Glueck جرمشناسی بزرگ دانشگاه مشهورهاروارد بیان میکند به نیکوترین وجهی این امر را اثبات مینماید .

شلدن گلوک مینویسد که مسئولان امر تصمیم گرفتند بزهکاران جیب‌زنی را که تکرار جرم داشتند و بمرگ محکوم شده بودند در محل عمومی اعدام نمایند تا بدینوسیله در نهاد سایر افراد بالاخص کسانی که گرایشهای بطرف اعمال خلاف دارند رعب و وحشت ایجاد کنند ولی در موقع اجرای احکام ، جیب‌زنهای دیگر بی‌اعتنا بآنچه که میگذرد و بدون آنکه ترس و بیمی از اعدام داشته باشند با استفاده از تراکم جمعیت بکار خود ادامه دادند^(۱) .

ضمناً مثالهای فراوانی در دست است که افراد بدفعات مکرر بعلت ارتکاب جرم توقیف و مجازاتهای مختلف محکوم شده‌اند . این افراد هر بار پس از خروج از زندان بدون آنکه واهمه‌ای از سزای مجدداً داشته باشند دست بزهکاری زده‌اند .

ع- موضوع مهمتر از همه آنکه ، امروزه جرم شناسان باین حقیقت رسیده‌اند که انتشار اخبار اعدام که برای ارباب دیگران صورت میگیرد نه تنها فاقد اثر ظلویی است که مورد نظرمیباشد بلکه ایجادکننده یک واگیری زیان بخش و فساد نگیز است بهمین جهت معتقدند که باید از انتشار آنها جلوگیری بعمل آورد(۱) .

این واقعیت در مورد زندانی کردن افراد نیز صادق است زیرا اثبات شده است که زندان قادر نیست مجرم را اصلاح نماید و از او موجودی سازگار بیافریند همانطور که توانائی آنرا هم ندارد که در نهاد دیگران و محکومان واهمه و ترس ایجاد نماید و مانع از ارتکاب جرم آنان گردد .

درباره تأثیر زندان ، علم اداره زندانها که تحقیقات بسیار بعمل آورده مخصوصاً باین نتیجه رسیده است که تحت برخی شرایط یا بطریق اولی بعلت فقدان برخی تضمینها ، زندان نه تنها عامل مؤثری در راه سباززه‌علیه جرم بشمار نمیدهد بلکه خود یکی از عوامل جرم زاست زیرا بدترین امراض و آلودگیهای مسری را بوسیله مضرتترین افراد بهمه جا پراکنده میکنند(۲) .

ه- از طرفی این رعب از مجازات نیست که مانع وقوع جرائم میشود، بلکه ظرفیت قدرت مقاومت افراد در برابر عوامل محرك و جرم‌زا و فقدان این عوامل در اجتماع است که باعث میشود افراد بطرف جرم روی آورند یا از دست زدن بان خودداری ورزند .

اگر عوامل جرم‌زا در اجتماع فراوان باشند هر قدر افراد در برابر آنها مقاومت نمایند و بعلت ترس از مجازات مرتکب جرم نشوند بازیک روز تواناییشان درهم

1- Vouin et Léauté. Ouv. Cit. P. 38

2- Ibid P. 38

شکسته میشود و بالاخره در دام بزهکاری میافتند .

این درست مانند آنست که اجتماعی کاملاً سالم وعاری از هرگونه میکرب بیماری‌زا باشد . بدیهیست که با توجه بسلامتی که در اجتماع وجود دارد ، افراد ازهنوع مرضی درامان میباشند درحالیکه اگر اپیدمی یا میکربی ظاهر شود هر قدر بدنها از خود مقاومت نشان دهند و با بیماری بجنگند باز خواه ناخواه بان دچار میشوند . محققاً پس ازحمله بیماری و آلوده کردن بدنها ، بهیچوجه صحیح نخواهد بود که افراد مورد تهدید قرار گیرند که اگر نتوانند مقاومت نمایند و بیمار شوند بمجازات میرسند . زیرا کسی که بیمار میشود بدون آنکه تهدیدی درسیان باشد تا بخاطرآن دربرابر حمله مرض مقاومت نماید ، ایستادگی لازم را ازخودنشان میدهد و بدنش مبارزهای را که ضروریست از خود بظهور میرساند . بنابراین اگر علیرغم کلیه مقاومتها باز هم در دام بیماری افتد دلیل آنست که دیگر ظرفیت بیشتری برای مقابله نداشته و مقاومتش در هم شکسته شده است .

شخص مجرم هم مانند بیماراست ، قوای جسمانی ، روانی ، اخلاقی اومبارزه بایسته را انجام میدهد ولی بالاخره عوامل جرم‌زا مانند میکربهای پراکنده بیماری‌زا در اجتماع بتدریج قدرت مقاومت قوای جسمانی ، روانی و اخلاقی اورا تا بدان درجه ضعیف میکنند که دیگر در وجودش نیروئی برای مقابله بیشتر و اداسه مبارزه باقی نمیماند و بالنتیجه نمیتواند خودرا از ورطه بزهکاری برهاند .

بنابراین برای جلوگیری از ارتکاب جرائم ، ایجاد ترس و واهمه از مجازات نمیتواند شمر ثمر باشد همانطور که در طول تاریخ شدیدترین وحشتناکترین مجازاتها هم نتوانستند این رعب را بوجود بیاورند و این نتیجه ایست که امروز کشورهای غربی بان رسیده‌اند زیرا در اثر تحقیقات خود دریافته‌اند که واهمه از مجازات مانع وقوع جرم نیست (۱) .

۶- همانطور که ساترلند میگوید (۲) جرم قبل از آنکه بوسیله مجازات مورد تهدید قرار گیرد مورد نفرت و انزجار افراد و اجتماع میباشد. بهمین جهت این مجازاتها نیستند که ارباب ایجاد میکنند و بالنتیجه یک وسیله پیشگیری صحیح بشمار میآیند بلکه آنچه مانع بزهکاریست مرتبه اجتماعی و شخصیتی است که هر کس برای خود قائل میباشد و مایل است که از هرگونه خدشه‌ای مصون بماند. لذا کلیه سعی خود را بکار میبرد تا از آلودگی بزهکاری که بمرتبه اجتماعی و شخصیتش ضربات بزرگی میزند خود داری و احتراز ورزد. ناتمام



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع وماخذ

- 1- Bouzat et Pinatel, "Traité de droit pénal et de criminologie". Paris; 1970. Dalloz. deuxième édition.
- 2- Durkheim (E), "De la division du travail social". Paris. 1960. P.U.F. 12eme édition.
- 3- Fleury (M), "L'âme du criminel". Paris. 1898. Félix Alcan.
- 4- Ferri (E), La sociologie criminelle. Paris. 1905. Traduit de l'Italien par Léon Terrier.
- 5- Franck (AD) "Philosophie du droit pénal". Paris. 1880. Deuxième édition. Librairie Germer Baillière. et Cie.
- 6- Garçon (E), "Le droit pénal". Paris. 1922. Payot.
- 7- Imbert (J) "La peine de mort". Paris 1967. Armand colin.
- 8- Imbert (J), "La peine de mort et l'opinion au XVIII siècle". Revue de science criminelle et de droit comparé" 1964.
- 9- Laignel-Lavastine et Stanciu, "Précis de criminologie". Paris. 1950. Payot.
- 10- Larguier (J), "Criminologie et science pénitentiaire". Paris, 1968. Dalloz.
- 11- Levy-Bruhl (H), "Problèmes de la sociologie criminelle". In Traité de sociologie. Publié sous la direction de G. Gurvitch. Tome II. P.U.F. Paris. 1950.
- 12- Picca (G), "Pour une politique du crime". Paris. 1966. Seuil.
- 13- Pinatel (J), "La criminologie". Paris. 1960. Spes.
- 14- Richard (A), "Le crime". Paris. 1961. Flammarion.
- 15- Roux, "Repression et prévention". Paris. S.D.
- 16- Saldana (Q), "La criminologie nouvelle". Paris. 1629. P.U.F.

- 17- Seelig (E), "Traité de criminologie". Traduit par Petit (I) et Pariser(M)
1956. P.U.F.
- 18- Stefani, Levasseur et Jambu-Melin, "Criminologie et science pénitentiaire"
Paris. 1968. Dalloz.
- 19- Sutherland et Crassey, "Principes de criminologie". Traduit en français
sur le texte de la sixième édition de "Principales of criminology"
"par la section de droit pénal et de science criminelle de l'Institut
de droit comparé et de l'université de Paris. 1966.
- 20- Szabo (D), "La criminologie". Les Presses de l'université de Montreal
S.D.
- 21- Tarde (G), "La philosophie pénale". Lyon. 1890. Storck et Masson.
- 22- Vixliard (A), "Introduction à la sociologie du vagabondage". Paris. 1956
Marcel Rivière et Cie.
- 23- Vouin et Léauté, "Droit pénal et criminologie". Paris. 1956. P.U.F.
- 24- Wehner (W), "Echer au crime". Casterman. 1966. Traduit de l'alleman
par Gaston Lariol.